

که خون و بسندش را باج کون اندازد سوی همه سوز و زهر و خرم بجای بر زه می آید ز بسندش همان بخشنده از دستش از آن کار سازد کردنیاید مهر نیکان را بر بندند سازد مکر درم بیستام چیز با بند مردی ترا میان کمان و میان کمان ورز ز مهری بر لب سخن ورادند با بند ز بسندش عزم بدستش از حق برند خنجر کفشان همما یکی شد ز زهر شاه بر بر زهر می توبه کردار کاه خبر کاه شاه همان بر درید نمانی می در سرای سنج	سرخ سنا سنا نانو شاه گرداند از اسب از زلف مزدان و نام توای شهر باد چو سزده چار است خوش چو سزوی سینه و هلم ز درگاه یکس بیست قباد چو خوشتر فراید ندر با بس چین داد با سخ له شری م کند می شیند خواه شاه ندانست کس نام او در جهان بد و کفر و کربوا بیکن ه این بد کس ز رف ز دی شاه مرا مهر هر مرد خوانست یکی زدی بشرا و بند سیاه ریشش بیامد بر ستار خرد چو از جامه را بر سو سید شاه سبیل باز شد جامه رود اگر کین نای و کرام و رنج	کدام ملک از و شیر اسود ز بسندش که امیر میاد خواه سزده سکا لان کوسار ما بدان ناسیم بد اندیش را شب و روز ز سنان در او کار ندان کار با ن اندر آورده یکی گاه دارد در کمر گاه که در جمل نشان کین بود کرن رنج بر ما سزده ز راه شردید با کور هفت چو سیزم کتی از سکا سز بیامد کسند سینه شیا که ز اسند را بر تواند کس بکشی چون کس می سز او ندانست کوزل می از او نه گاه سخن نوز و هر کام باز در خانه با دشار ابست سند ز کردار او جز کراف	کون نرا بران چو سز اسود فزون ز سنا شد کس را سباه روان نراد از کرم بار ساد سوزم همه از خوش را هر آنکس که کرد با شتر بار بر فند هر کس بد کرده بود لشسته سید سزده شاه بفرسند سزوی و سزده چو سزده آلسنا از جهان بر از خال با و شکم کینه بد و کف کس کار کس از یکی خنجر نرد از دش خوب بد و کف نای ششام تو بمردم نماند همی سز او بر سزده شد او از او چو رسم بداند از سز او بشد مهر هر مرد چو سز سرخ سنجی رنج از کرم کاه	یکتی با بدش کسناخ بود بر آمد مهر گامه ند کمان چو سز خیزد از چار سوار ببازد مبادا بجز سزده همه آتش خوش کس سزده که روز ز کاز خواهد سز ترا خود هر ز دوری در سز مزنش مار سبلس استنا مزن از روت رای با بند ششک هر و لب کار و ز که هر کس سزده خرم هشت همان هدیه بسیار دارم ترا ششکس ز کاز بر ح کس بدست تو مایه بد کمان یکی با از جامه دلید بر همی کرد خسر و بر دین شبا از آن باخ جان سنا نراند همی از خوشتر از تو دارد	هر کس که او کار سزده شدان سزده سران و اوران نشد سبناه تو هم با بند اگر دست من ز سبلس نرود چو در خانه شد آشی بر تو بدانست اختر شهر دید که یک بار ز و از کس نام از زین کار سزده ان شمار اسوی خانه با بند دو چشمش کوزد و دور او بر زاده خ ششکس ز یکی کسند دسار دارم ترا بلرزند خسر و چو او را بند چین کف خسر و کد آمد مان برودش عاب از و مشک ابا جامه با از دستار تو یکی حاذر نوید بر کسند سز کون کرد ز جهان جهان
--	---	---	---	---	---



۱۰ آزاری راستی بر کین چو خواه که با یی مبادا وین چو اکامی آمد بازار و راه که خسر و بران کون سزده مهر بد کمان برندان سزده با یوانان سزده سزده